

چشمه‌ی ابدی حیات، دم ایزدی:

ای بسا کاریز پنهان، همچنین
مُتصل با جانتان، یا غافلین

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۱

جز نَفَخْتُ، کَانَ ز وَهَابِ آمده‌ست
روح را باش، آن دگرها بی‌هده‌ست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۴

کاریز که در بیت بالا آمده یعنی قنات، جایی که از آن آب جاری است. نَفَخْتُ یعنی دمیدم، وَهَابِ مربوط به خداوند است و یعنی بسیار بخشنده. در قرآن آمده که خداوند روح خود را به انسان دمید.

مولانا می‌گوید چشمه‌ی جاودان حیات این دم ایزدی است که خداوند بخشنده آن را در روح انسان دمیده. همه‌ی حیات، زیبایی و برکات از آن دم می‌آید. اما دم خدا یا زندگی از جنس جسم نیست، با هوشیاری جسمی نمی‌توان آن را شناخت. باید با فضاگشایی به آن زنده شد. جان جسمی، تن فیزیکی، فکرها و هیجانات اصل نیستند، آنها مثل همه‌ی جسمها فانی می‌شوند. اصل دم ایزدی است. مولانا آن دم را یک کاریز، یا چشمه‌ی پنهانی می‌نامد که به جان هر انسانی وصل است. با هشیار شدن به این چشمه انسان برکات را به چهار بعد خود و به جهان جاری می‌کند و از آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد و به چشمه‌های بیرون مربوط است بی‌نیاز می‌شود. زندگی از درون انسان به بیرون جاری می‌شود نه برعکس.

شرط این بیداری این است که هشیارانه من ذهنی را بدهیم و بجای آن به اصل چشمه زنده شویم. یعنی در مسیر بیداری لحظه به لحظه من ذهنی را هشیارانه نفی کنیم. نفی کردن هشیارانه‌ی من ذهنی یعنی ناظر به ذهن بودن و شناسایی آن چیزی که ما در اصل آن نیستیم. با فضاگشایی، ناظر بودن و صبر اطراف آن چیزی که نیستیم کن‌فکان زندگی به مرور ما را هر چه بیشتر به فضای گشوده که همان دم ایزدی است بیدار می‌کند.

این یعنی فضاگشایی اطراف ترس‌ها و بقیه‌ی دردها مثل خشم، حسادت، حس کمیابی، حرص، فضاگشایی اطراف هر چیزی که به خواسته‌های من ذهنی تعلق دارد، فضاگشایی اطراف انواع «رسم و فاها» یعنی باورهایی که از

فکرهای پیش‌ساخته می‌آیند و می‌گویند این کار را حتماً باید اینطور و آنطور انجام داد، یا اینکه به خدا می‌توان با یک رسم وفای خاص که ذهن ما تعریف کرده زنده شد.

فضاگشایی همچنین یعنی راحت بودن با خراب شدن نظمِ پارکِ ذهن، ترسیدن از شاد بودن و فراوانی همه چیز، مهربانی با خود، بخشیدن و استفاده از همه‌ی استعدادها و توانایی‌هایی که زندگی به انسان بخشیده.

و نهایتاً مولانا می‌گوید با اجرای این شرطِ دادنِ منِ ذهنی، زندگی ما را به بی‌نهایت و ابدیتش زنده می‌کند.

حَبْذا آن شرط و شادا آن جزا آن جزای دلنوازِ جانفزا

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۵

حَبْذا یعنی خوشا. خوشا به این شرطِ مبارک و جزای شادی‌بخش که زنده شدن به زندگیست.

ای بسا کاریزِ پنهان، همچنین
مُتَّصل با جاتتان، یا غافلین

ای کشیده ز آسمان و از زمین
مایه‌ها، تا گشته جسمِ تو سَمین

عاریه‌ست این، کم همی باید فشارد
کآنچه بگرفتی، همی باید گزارد

جز نَفَخْتُ، کآن ز وَهَاب آمده‌ست
روح را باش، آن دگرها بیهوده‌ست

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۱ تا ۳۵۹۴

دمِ او جان دهدت رو ز نَفَخْتُ بپذیر
کارِ او کُنْ فیکُون‌ست، نه موقوفِ علل

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

شُهره کاریزی ست پُر آبِ حیات
آب کَش، تا بَرَدَمَد از تو نبات

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۰۱

حَبْذا کاریزِ اصلِ چیزها
فارغت آرد ازین کاریزها

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۶

حَبْذا آن شرط و شادا آن جزا
آن جزایِ دلنوازِ جانفزا

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۸۵

-با عشق و احترام، سارا از آلمان -